

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت - در آن اثنا نواب فتح جنگ عالم علی خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواستک مبالغه از متمولان شهر جبراً و تهرراً برستاند - برخه مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام از ابعاش عامه باز داشته بضبط خانه مشارالیه (که از دیوباز بخرائن و دنائن منبهم و مطعون خلایق بود) رهنمونی کردند باقتضای وقت پسر کلانش را نظربند کرده ابواب تفحص و تجسس بر کشادند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بکفر چاههای خالی پرداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقره عالی و اداری خانه او و خویشارند فزونیکش (که همگی بهفتاد هزار روپیه میرسید) دیگر سواهی بدنامی و رسوائی طرفه نیستند - و طرفه آنکه چون امیرالامرا از صومعه مزاجی بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساختمن همدیگر معمول داشتند .

خان مزبور خود نقل میکند - در زمره (که از گذشته شدن عالم علی خان آگهی آمد) با مشارالیه هم بطریق استعاره مستفسر تدبیر و تدازک شد - بمقتضای سوابدین خویش مرض کرد - که مبله هندی سمک - چون دست بر سر سنگ بند بود باهستگی باید کشید - اینجا خود سر نواب بند شده که ناموس اینجا سمک - اکنون عجزاً فرمان صوبه داری بنام نظام الملک

فرستاده مستمال بایده نمود - و تلافی^(۲) و انتقام را بر قابو وا گذاشت
نگاهی بجانب راجه زتن چندن کرده زهر خفند نمود - و گفت
زرها بیوزب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار
خواهد بود - درازده هزار مشماچی نگاهداشته دهی از قطره و پویه
نهی آسایم - و شب^۳ از روز نمی شناسم - خان مذکور گفت که
قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج
همراه میرسد - و در اسمی و آدم چه طاقمت خواهد بود - چنین ابهر
شده گفت - کمال سپاهگری مردن است ناچار هوکاه سردار
باین جرأت مثل هوش باختهای بی هوسله حرف زند - خان
مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله *

بالجملة پس از در افتادگی در امت سادات بسر التفاتی
اعتماد الدوله از پیشگاه جهانبانی بتفویض دیوانی ارثی رخصت
دکن یافت - و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول
الطاف بیکران آن نوین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر
کبیر بمسئد آرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار مامور
نموده رفق و رفیق محاللات قبول خویش بر روی زینش مفوض
فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باستردان
زر مغصوبه خوشدل ساخت - و زبان باعذار صافات برکشود - خان

(۲) نسیه [تلافی] انتقام را (۳) در [بعضی نسخه] خبرت - و در

[بعضی] خبرت آمده *

مزبور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایم - چه رفع
 قہمت چندین ساء مال داری بوجہ رجیہ بر روی افتاد - و الا
 خدا داند کہ با کدام ظالم آشفته سر از چنابہرہ روزگار سردکار افتادے
 و بکجا کشیدے - و پس ازان چون مزاجش مجبول خون رائی
 و خود مری بود با عضدالدولہ عوض خان نایب صوبدار دکن
 صحبتہا در گرفت - و بکج دار و مرہز میگذشت *
 چون نواب فتح جنگ از ہندوستان معاودت نمود عزیزم
 جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور (کہ از راستی و درستی
 در اظهار حرف حق بے اختیار بود - و بزمانہ سازی نا آشنا)
 بلا تھاشا نسبت بغی و بطلان بجانب خویش و حقیقت طرف
 ثانی ہر زبان می آرد - لہذا باتھام توافق با مخالف شہرت گرفته
 نزدیک شد کہ آسیبہ سترگ عاید حالش گردد - حلم و گذشتہ
 سردار بغریان رسیدہ بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد
 مدتی مغربی و خانہ نشین بود - بار دیگر آصف جاہ بر سر
 مرحمت و عنایت آمدہ خواستہ ببحالی قبول و خدمت ہر نواز
 عضدالدولہ بکینہہ دیرینہ بمخالفان یا افسردہ از پرداخت احوالش
 باز داشت - اگرچہ بدر استغنا و بے نیازی زدہ سماجت و ادب
 شعار خود نساختہ اما فکرزدگیہای بیکاری و بطالمتی آخرها
 بہ بیماری انداخت - در شہر رجب سنہ (۱۱۴۱) یکہزار و یکصد
 و چہل و یک ہجری بعالم بقا منزل گزید - ہرچند بسختی

و درشتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهی برای صلح رحم و مراعات آشنائی نمی شناسد و ابواب احسان و امتنان بر روی مخلوق کمتر می کشود اما بددیانت و راستی یگانه عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلیف^(۲) نداشتی - بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میکرد - و با آنکه علوم درسیه کمتر درزیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر از باب تصوف و مواجهین بسیار دیده تال محققانه داشت - اجتناب از مناهج میکرد - اما بظواهر اعمال کمتر همت می گذاشت - و بمشائخ حال چندان نمی گرائید - بکثرت اشتهار زبان زن خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمی خورد اما تفکر و تنقل بفواکه و لبوب بسیار می نمود - توانا هیکل قوی تویت بود - و در برق اندازی و تیر اندازی حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک بکند هیللی^(۳) (که موضعی سمی سه کره شهر) مرغزاره از زمین العابدان خان خوافی مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت و نارچیلستان بر ساخت - زمانه بانداز متمذایش مساعد نگردید - والا میخواستن مبلغهای خطیر صرف نمایند - آن روز نارچیل سبز دران معموره از همان جا است - پسر کلانش میرک محمد تقی خان - که در کوچک دلی و یار باشی بی همتا در صحبت درستی بی تکلفی یکتا بود - مدتها به بیوفائی بلاد خجسته بنیان

(۲) در [بعضی نسخه] تکلیف (۳) نسخه [ب] کند هیللی .

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عذاب نواب آصفچاه گردیده بغور دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دو هزاری پایه خویش بلند تر افراخت - در سال شانزدهم محمد شاهي شیء منصبدار دیوانه رش تبه اندیش جنون آشفته اقلاس زده عن لاشع شمشیر سے حواله کرد - بصر بینی خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم شد - اما از آن روز در مزاجش شوخیه و سوزیه احداث یافت - و عذاب بجانب دیگر تافت - مردم خانه جنگ نگاهداشته اندیشه های دراز کار سر بباد ده پیش گرفت - هر چند عقل رسا و فطانت با بر جایش مقتضی این خام خدایها نبود اما تقدیر چیرگی نمود - خود را بعصه کشی و سرداری کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دام اقباله صاحب فوج شده بجانب ده روز و ده راسین شتافت - و با از جاد سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسری و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبه زائی سر میگرد - و بقباحت آن نمیرسید - همان ایام در حوالی (زیباپور) بملازمت نواب معزی الیه (که عزیمت فرمای حیدر آباد بود) پیوسته - قضا را شانزدهم

ذی الحجه سده (۱۱۵۱) یک هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری (که شهنشاه معظم نادر شاه بدلهی آمده قتل عام فرمود) سپاهیته اجل گرفته از متعینه بے اعتدالی نموده چند هوسه حواله کرد یکم از حضار پیشدستی نموده او را از هم گذرانید - جمع

سپاه پیشه بهم قومی و خویشی مقتول پیرخاش برخاستند - ازان
میان شوره پشتی چند بخیمه اش در آمدند - و بیک چشم زن
بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر (که تا ایفجا گمان
نداشت) بحیرانی در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومی
داد - دو پسر غیر ملتجی او دران زد و خورد مردانه بکار آمدند
دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران
و سرداران (که در فوج فراهم بودند) اصلاحی و اعانتی سر نزن - گویا
همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس
که بمرگ او مزا جوششها و حلالت صحبتها از دل درستان یکباره
بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدی
خان مرحوم است - صاف دل نیک نیت و متدین خدا ترس بود
و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون
دیوانی دکن بهرادر حقیقی از وزارت خان شهید تفویض یافت
بیوتائی بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهی
در سن سی و هفت سالگی ازین عصرت کده آرزو شکن بذه زندگی
بر بخت - و دانها بر دل اخلاص مندان گذاشت - در حالت تحریر
دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفجاهی سن
و بدیوانی ازنی و دیوانی سرکار آن نوین عالی جاه سرافراز
دیانت را (که بمیراث یافته) بکمال دارد *

(۲) نسخه [ب] غلامان او (۳) نسخه [پ] مرد صاف دل *

• دهیراج راجه جیسنکجه سہوائی^(۲) •

پدرش بشن سنکجه نبیره زادہ میرزا راجه جیسنکجه اسمی بجیسنکجه نام داشت - بعد فوت پدر سال پہل و چہارم جلوس خلد مکان از اہل و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار و خطابی راجه جیسنکجه و برادرش بڈام بجیسنکجه امتیاز یافتند - سال چہل و پنجم ہمراہ اسد خان بتسنخیر قلعہ سخرلنا عرف کھاننا نامزد گردید - و در گرفتن^(۳) قلعہ مذکور روزیوش کڑھای دسمی بستہ ازو بوقوع آمد - در جلدوی آن از اہل و اضافہ بمنصب در ہزاری دو ہزار سوار ترفع جسٹ - پس از ارتحال آن پادشاہ بہمراہی محمد اعظم شاہ از دکن بہندوستان رفت - و روز جنگ با بہادر شاہ در طرح دست چپ بود - گویند همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جہت سقوط در اعتبار او راہ یافت - برادرش بجیسنکجه (کہ بہمراہی خلد منزل اختصاص داشت) بمنصب سہ ہزاری سوار فراز گردیدہ با او بر سر آنبیر بمذاقشہ برخاست - پادشاہ (کہ شیوہ خاطر داری ہمہ کس منظور داشت - و دل شکنی ہیچ یک نمی خواست) آنبیر را در سرکار ضبط نمودہ سید حسینی خان بارہہ را بفوجداری آنجا مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابلہ کام بخش متوجہ دکن گردید

(۲) در [بعضی نسخہ] سہوائی (۳) در [بعضی جا] کھلنا آمدہ (۴)

در [اکثر نسخہ] گرفتن ریونی قائمہ مذکورہ

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته باتفاق راجه اجیت سنگه بوطن شتانی و با سید حسین خان بارهه مفاهمه برپا کرده مکرر بچنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خلد منزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شایع ساخته سر سوازی ملازمت کرد - و بوعده اینکه بعد در ماه خود را برساند رخصت وطن شد - در عهد فرخ سهر بخطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جات (که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی قطب الملک و حسین علی خان با فوج علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمه چورامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهی پیوست - و درین معنی املا استصواب و اطلاع راجه در میان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشی و سعایت سادات گشت - و باشتبار این معنی مقاله که با سادات نداشت برهم شد - در آخر عهد پادشاه مذکور (که او در حضور بود) سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده بر طبق حکم بآنبیر رفت - و در قضیه نیکوسیر متهم بجانمپداری او گردیده آخر بدرالتجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان (که مقدمه سادات برهم خورده مانع در میان نماند) اوائل

سلطنت فردوس آزماگاه - بحضور رسیده مشمول گرداگون عواطف
 گردید - و پستتر بهم چو زامن جات تعیین گردیده باخراج او
 از مسکن و تسخیر تهانجات پرداخت - و سال (۱۱۴۵) هزار
 و یکصد و چهل و پنج هجری از تغیر محمد خان بنکش
 بصوبه داری مالوه چهار امتیاز برافروخت - و سال (۱۱۴۸)
 هزار و یکصد و چهل و هشت هجری بدرخواست او صوبه داری
 مزبور بواسطت خاندوران بیاجیوار مرهته مقرر شد - نامبرده
 مدتها زندگی نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید *

گریزند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضی آشنا - متصل انبیر
 بلد جدید عمارت کرده بجای نگر موسوم گردانید - بدرستی
 دکابین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلد
 مذکور و بلد شاهجهان آباد هر دو جا مبالغ کلی صرف نموده
 کارخانه رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سی سال (که
 مدت تمام دوره زحل است) می باید و شمع زندگیش پیش
 از آن خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پوز او
 ایشور سنگه بجای او نشست - و پس از پسرش پرتھی سنگه
 بعضی محالات تعلقه اینها بتصرف مرهته درآمده - برخی اماکن
 پادشاهی بدست اینها است - در حالت تحریر پرتاب سنگه
 برادر پرتھی سنگه بر وطن تابض است *

* حرف الذال *

* ذوالقدر خان ترکمان *

(۲)
 پیری آقا نام - از منصبداران متعینه کابل اسمک - سال
 یازدهم جلوس فردوس آشیانی چون علی سردان خان قلعه دار
 قلدهار از راه ایوان توهم بهم رسانیده بیارگاه سلطانیه ملتجی
 گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه
 او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستان - او در آنجا
 شنافته با عریضه علی سردان خان مصحوب کمان او معارفت نمود
 و در اکبرآباد بملازمت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاری
 پانصد سوار فرق عزت برافراخت - و چون پس از آمدن علی سردان
 خان ایالت کشمیر تعلق باو گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیدان
 صوبه مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافه
 یکصد سوار اختصاص گرفت - و پسترد در ایامی که کشمیر مورد
 ایالت سلطنتی گردید (او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار و عذایت اسپ سرمایه شادکامی اندرخت - سال
 چهاردهم باضافه در بسمک سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب در هزاری هزار و شش صد سوار سرمایه کامرانی براندرخت
 پسترد هراسمی نمرچین یافته سال هفدهم بعطای علم لوائی امتیاز

بر افراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخشش (که بتصدیق
 بلخ و بدخشان مقرر شده بود) بدان صوب شدافت - سال بیستم
 با خیول و جمال نذر محمد خان معارفت نمودند سعادت زمین بوس
 دریافته بقلعه داری کابل و ضبط بخشش پایان فمیمه ضبط بخشش
 (که باو از سابق مقرر بود) و از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و پانصدی و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلخدی
 پذیرفته معه پانزده لک روپیه درانه بلخ نزد شاهزاده محمد
 اورنگ زیب بهادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده از آنجا
 درانه هذوستان گردید او را بهمراهی خزانه رکاب تعیین نمود
 و در عبور کتل مقرر با هزاره و المانان پای نزاع بمیان آمد
 او برسم جانبازان در حفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن
 بهادر خان درهله (که چنداول بود) بسعی او خزانه بکابل رسید
 و در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری
 بعالم عقبی خرامش نمود *

* ذوالفقار خان فرامانلو *

خانلو نام - پسر ذوالفقار خان برادر خرد فرماد خان فرامانلو سن
 که از امرای عظیم الهان شاه عباس ماضی بود - فرهاد خان در سنه
 (۱۰۰۷) هزار و هفت هجری در جنگ دهن محمد خان اوزبک
 بهواری شاه با وجود جلاوت و مردانگی بین الاقران تهمت زد
 گویند شد - شاه گمان غدری باو بهم رسانید - اگرچه از دانائی

و روزگار خوردگی او بعین می نمود [که با این همه مرتبک و جاه (۲) (که بدولت شاه یافته) طریق کافر نعمتی سپرد] اما چون بر شاه تحقیق گرفت آله دردی خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت چون خان مزبور بخانه اش رفته دستک بمیانش زد و خنجر از غلاف کشید او دانست که رنگ چیست - همین قدر بتوکی گفت - که سلمی ازلدی - یعنی کار چنین شد *

پس ازان (که فرهاد خان کشته شد) ذوالفقار خان (که امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود) بکمال اضطراب خود را بدولتخانه رسانیده مترصد قتل نشستن - چه گمان نداشت که اوزا زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت (۳) عنایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان (که ذوالفقار خان در بیگلو بیگی گرمی سردان استیلای تمام یافت) برخی حکام دامستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال (۱۰۰۹) هزار و نه هجری شاه ایران از تشلاق تراباغ قرچغا بیگ را (که از مقر بان آن سلطنت بود) بشردان فرستاد - که با ذوالفقارخان و امرای آن حدود اتفاق نموده بارسال استمالک نامها خاطر وحشت گرایان را مطمئن ساخته بر مهالک دولتخواهی ثابت دارد - و هرکه از آنها

(۲) نسخه [۱] ترویبت و جاه (۳) نسخه [ج] خلعت مرحمت عنایت

فرمود (۴) نسخه [ج] قرچغا بیگ *

سرکشی پیش گیرد سزای آن در کنارش گذارد - چون ترچغا بیگ بدان حدود پیوسته ناگاه حکم قتل ذوالفقار خان بے سبب ظاهر از جانب شاه نازل گردید - ترچغا بیگ بیهانه آنکه رقیه از رای نعمت رسیده بخیمه ذوالفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست ^(۲) ته شمشیر گرفته بقتل آورد *

آنچه مردم ظاهر بین سبب قتل تفرس نمودند غیر از رضاجوانی حکام دامنستان امری دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حرم و هوشیاری است - شاید بد اخلاصی او هم پرشاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین صغریه مجبول بسفاهی و بیباکی بود خصوص شاه عباس مافی که بصد بے اعتمادی و شوخی ^(۳) از طوائف تزلزلش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجه عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوه ناستوده را باعث قوام جهانداری پنداشت - و لهذا عرش آشیانی در تخذیر سفک دماء مکرر بمبالغه بشاه برنوشتم - که در آئین سلطنت و قانون نصیحت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شوربختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی طلحه است بدیع نما - و معنائے سمک بس مشکل کشا - بیگ ناخوشی (که

(۲) یا به شمشیر باشد (۳) در [بعضی نسخه] سرخینی *

ازو بظهور آید) بعدم نباید فرستاد - که این بذای عالی نهاد
 جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد - بنابران دانش پدشهای
 (۲)
 انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت
 مستحسن نداشته اند *
 * مصرع *

* که نتوان سر کشته پیوند کرد *

بالجمله بعد کشته شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای
 او راه یافت و شاه چندان التفات باحوال آنها ننمود خائفر
 از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت چنگ مکانی بهند آمده
 دولت بخندگی دریافت - و صبیح صادق خان یزنه یمین الدوله
 بدر منسوب گشت - در سال ششم شاهجهانی بخطاب موروثی
 سرمایهات برافراخت - و بمرور ایام بمنصب سه هزاری چهار
 کامیابی افزودند - در آخر عهد آن پادشاه والا جاء برسم گوشه نشینی
 در پتله اتامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه
 فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای
 سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاری نمود - و در
 سال دوم عالمگیری سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری بمرفس
 مرمنه (که علمه انزوی او بود) بساط همتی در پیچیده
 در نغمه همی و گویندگی و ساز نوازی بطور ولایت مهارت تمام
 داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

می بود - خلف الصدق او اسد خان امیر الامرا سمک - که احوالش عاییده رقم پذیر خامه گشته *

* ذوالفقار خان *

محمد بیگ - نوکر عمده ایام شاهزادگی خلد مکان اسمک و بمیرا تشی سرکار آن شاه و الاجاء اختصاص داشت - چون زایت عزیمت شامی بقصد انتزاع سلطنت از یرهانپور بصوب مستقر انضامه بر افراخته گردید او بخطاب ذوالفقار خان ناموری اندوخت - و در جمیع معارک و غا و مهالک هیجا مقدمه العیش بود - و بهراولی هراول زایت مبارزت باج دلادری می افراخت - در جنگ مهاراجه جسونک چون سران عمده زاجپوتیه جلو زین توپخانه عالمگیری پیوسته گرم سنبز گشتند از انجا (که هجوم آن جلالت کیشان افزون بود) مرشد قلبی خان میر اهتمام توپخانه پپایمردی و پردلی زاء جانفشانی پیمود - و ذوالفقار خان با ثبین دلادران ناموس جوی هندوستان (که چون کار جنگ دشوار شود از اسپان پیاده شده دل بر هلاک می نهند) از اسپ فرود آمده با معدود پای همک استوار ساختم - و گل زخمی چند از شاخسار تهور برچیدن آن بیباکان از گذشته بهراول در آویختند - و از آن جهت او از آسیب هلاک ایمن ماند - و در روز مغ آرائی دازا شکوه چون او بخلاف قاعده دانان کارزار ترتیب افواج را برهم زده از توپخانه گذشته پیش آمد یسل جرانغار و برانغار طرفین برهم خورد

و بهیازے از سرداران موکب آن هزیمت نصیب راه عدم پیمودند
ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسب جلادت برانگیخت
و با کمال دلادری بر قواش تاخت - بنابر حرارت و حدت (که
بر جوهر هوا باقصای اقصی غایب مستولی گشته بود) بے سعی
سهم و سغان اکثرے جان بهادم لذات سپردند - دارا شکوه ناچار
رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس
ازان (که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیری نصارت پذیرفت)
بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب
از جانب اعلی حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها
ازین طرف پرتو وضوح ^(۲) ثابت - که محمد اوزنگ زین بهادر
بتاب و هوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمی تواند قرار داد
اعلی حضرت بمواعات مراتب تیغظ و احتیاط باستحکام برج و باره
قلعه پرداخت - و یکباره پره از میان برداشته شد - ذوالفقار خان
با بهادر خان باشا در عالمگیری باهنگ محاصره هنگام شب پهای
قلعه رسید - بواسطه متانت حصار صورت افتتاح در مرات خیال
چاره گرنمی گردید - در پناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند
و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هر چند احشام قلعه
بجان فشانی و جانپزایی کمر همک بر بستند اما امرا و منصبداران
از غردلی و نمکخرا می براه دریاچه آب دریا بدرزده داد ناسپاهی

و حق ناشناسی دادند - اعلیٰ حضرت از مشاهده ناسازی زمانه
دیگر باره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امری
(که فوق تصور بود) در داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت
نپوشد - و کار مخالفی حفظ سلطنت چندین ساله (که طذوذه عظمی
و شکوه آن در ماحضت زمین و زمان پیچیده) بعمل نیارند - شاهزاده
در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جان عبودیت
مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحه (که باران لهنزی صدر
یافتی) مغلوب راهمه گشته جرأت آن زمانه که بملازمت برسد
اگر مرید نوازی فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من
اختصاص یابد بجمعیت خاطر باستانبوس میرسم - با آنکه این
امر دور از مصلحت بود اما بغلبه تقدیر اعلیٰ حضرت قبول
فرمود - پانزدهم رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
هجری سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازه
بضبط خود در آورده مردم پادشاهی را بدر بر آوردند - و بیست
و یکم ماه مذکور (که از سال سی و دوم جلوس سه ماه و چند روز
گذشته بود) آن پادشاه عاقبت محمود را به اختیار مطلق
گردانیده از درجه اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان
(که بانزایش اخلاص و دولتخواهی سرآمد بندهای عالمگیری
بود) بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام
شصت هزار روپیه کامیاب ارجمندی گشته بحفاظت اعلیٰ حضرت

و حراست قلعه آگره - ماهور و متحکوم گشت - و هنگامی (که انتهای
 الوبه عالمگیری از دهلی بمقابله و مصافح شجاع تصمیم یافت)
 خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپرده
 با یک کروز رویه و برخی اشرفی از خزانه عامره آنجا برداشته
 با توپخانه و همراهان خویش راه آله آباد گرفته پیداشاهزاده
 سلطان محمد (که برسم منقلا پیش شناخته بود) پیوسته - و پس
 از تسویه صفوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیاری را
 بکشتن داده رخسار همت را غبار آلود هزیمت ساختند - ذوالفقار
 خان نیز با معظم خان بهمراهی شاهزاده سلطان محمد در تعاقب
 آن مرحله پیمای رومی فرار تعیین گشت - و بعد ازان (که بمرافقت
 سپهسالار بمراسم تکامشی پرداخته هیچ جا شجاع را مجال اقامت
 و درنگ ندادند) از تانده (که بنگاه خود ساخته بود) آواره
 جهانگیر نگر گردید *

درین هنگام ذوالفقار خان (که از مدتی کوفته معب طاری
 شده و عارضه بامتداد کشیده از غلبه ضعف و شدت آزار نیروی
 صوتی و تودن و طاقیت رفاقت مهاجر قاهره نداشت) بنا بر
 استدعایش از پیشگاه خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان
 موخص شده بمعظم نگر آمد - و از آنجا روانه درگاه معلی گردید
 در راه موخص اشتداد نموده در ماه شعبان آخر سال دوم سنه
 (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری باکیرآباد رسیده جهان گذران را

وداع نمود - پسر نداشت - بعد فوتش در سال سیوم . محمد امین
بیگ خویش او از ایران دیار آمده احراز دولت ملازمت پادشاهی
نموده بعطای خمرانه کامیاب گشت *

• ذوالفقار خان نصرت جنگ •

محمد اسمعیل نام . پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه
(۱۰۶۷) هزار و شصت و هفتاد از بطن مهر النساء بیگم دختر
آصف خان بمین الدوله تولد نمود *
۱۰۶۷
* ز برج اسد در نمود آفتاب *

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیری بمنصب سه صدی
نوسرافراز شد - و در سال بیستم با صدیقه شایسته خان امیرالامرا
کدخدای گشته بعباس اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت
و سر آغاز سال بیست و پنجم (که رایات پادشاهی از اجمیر بموسوم
دکن باهتزاز آمد - و جمله الملک اسد خان را بهمراهی سلطان
محمد عظیم در اجمیر گذاشتند) اعتقاد خان نیز بتعییناتی آنجا
کمرامثال بر بست - و در سیزدهم ذی القعدة بر سر فتنه پژوهان
راهور (که در میرتبه فراهم شده شور افزا بودند) قاضی آریزش
سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سوتک و سانولداس^(۲)
و دیگر عمد های مهاراجه جسونت متوفی (که مصدر فتنه و فساد
بودند) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافه نمایان ناموری

(۲) نسخه [پ] سوید - و نسخه [چ] سونک *

اندوخت - و در سال سیم از تغییر کامگار خان بداد و غکی غسلخانه
مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بمصخیر قلعه راهبری
موطن و بنگاه زه و زاد او (خصم) شد - پانزدهم محرم سنه
(۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعه فلک شکوه را برگرفت
و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسیری
در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزار و دو هزار سوار
و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سی و پنجم
در جایزه فتح قلعه نرمل بمنصب چهار هزار تحصیل افتخار
نمود - و پس از آن بهم قلعه چنچی (که راما برادر سنبها آنجا رفته
زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوری
یافت - خان تردد کیش بمسرت شناخته قلعه را گرد گرفت - اما
بصحب گرانی غله و انبوهی اشقیا پای استقامت نتوانست استوار
کند - بفاصله دوازده کرده برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش
با جملة الملک کمک تعیین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال
بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک ففاق و ناخوشی بمرتبه
رسید که کام بخش برغم اسد خان برام راجه پیغامهای مخفی
و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک
امرا را با خود متفق کرد پادشاهزاده را نظربندی ساخت - ذوالفقار
خان نهانه داران دیر قلعه را دفته واحده برداشته ببنگاه طلبید
غنیم چیره گشته بمقابله بر آمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

و بنگاه پرداختی - و ذوالفقار خان در مورچال بدرداشتن توپها
و مصالح قلعه گیری در ماند - اشقیا بر اسمعیل خان مکه (که
عقب قلعه تھانه داشت) هجوم آورده زخمی ساخته دستگیر کردند
طرفه هرچ و هرچ پدید آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را
میخ زده روانه بنگاه گشت - رام راجه و سنغای کهوز پره با یک^(۲)
حشر بروز بختند - ستیز و آویز عظیم رو داد - خان جلالت نشان
(که زیاده بر دو هزار سوار نداشت) پای ثبات افشوده داد پودایی
و بهادری داد - و کم کسی از بهادران جان بغاموس ده ماند که
از شامسار مردانگی گل زخمی نچید - آخر غنیم را اداره دشمن
هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید *

چون اسد خان با پادشاهزاده روانه حضور گشت مرکز میان
رام راجه و ذوالفقار خان آریزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت
توین حال خان نصرت نشان بود - چون تحط و غلا دران ضلع
شکیب ربا گردید صلح گونه کرده بملک پادشاهی برگشت
و چهار ماه توقف گزیده باز بمحاصره قلعیان پرداختی - و عرصه
فراغت برانها تنگ ساخت - سال سی و نهم از پیشگاه خلافت
بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ
مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یک هزار و یکصد
و نه هجری سال چهل و یکم حصین چنچی (که مشتمل

است بر هفت قلعه رمهه بر جبال شامطه - و از سایر قلاع و اقطاع
آن ضلع بفزونی ارتفاع و فراوانی اسباب نبود بر توی داشت
بنیروی بودلی و جلالت بجبر و تهر هفتوح ساختن - و بدستگیری
نصرت گنده امتیاز گرفت . قلعه چنچی هفتوح شد تاریخ آن گردید
و اما از مشاهده جیوش نصرت خورش چنان مغلوب رعب
و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته با سیمه سری تیه فرار
بپای ادبار سپرد - یکصد قلعه خرد و بزرگ (که عبارت از ملک
کرناتک باشد) با چندین بنادر فرنگ ضمیمه ممالک محروسه
گردید - و زمینداران بر زور حلقه اطاعت در گوش کشیده
پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافه هزار سوار
از اصل و اضافه بمذنب پنج هزار سوار امتیاز یافت
و در سال چهل و ششم از انتقال بهره مند خان بخدمت والای
میر بخشگیری سر مباحات افرخت - اما همواره به تذبذب اشتیاق
بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم
(که ایام محاصره قلعه واکفیره موهوم برحمان بخش خیل
امتدان کشید - و از پریا ^(۲) نایک نگهبان آندژ شوخی زیاده سوزد
و مرهقه را بکمک طلبید - و آنها حوالی و اطراف لشکر را
بتاخمت و تاراج در گرفتند) ذوالفقار خان بمحلت تمام طلب حضور
گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

که ای یاری ده بیگسان زرد خود را برسان - فی الواقع بمعنی
و کوشش بهادرانه او بهر عمق صورت فتح نمایان گردید - و ازین
کار دست بسته طرفه تخفیفی بمردم ادر (که از قطره و تردن
هر درزه بجان آمده بودند) در داد - از برنا و پیر تحسین
و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید *

یکی از باریابان حضور باشاره برغی اهل عناد بهادشاه
عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
ورد کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منم گمل بود برغم او
بامرای تورانیه اضافه داده او را بعد از شمشیر و خلعش فقط
دلخوش ساخته بکشایش بعضی قلاع و تنبیه غنیمت رخصت فرمودند
آخرها بمذمب ششزاری ششزار هوار رسید - پس از انتقال
خلد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه ببحالی میر بخشگیری
اعزازش افزود - و در جنگ بهر ادلی شاهزاده بیدار بضمی (که
مقدمه الجیش پدر بود) مقرر نمود - اما درین جنگ تردن از
ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داری و گران پائی کرد
چون شاهزاده با اکثر سرداران نامی جان در باضمی زخم کم نمای
تبر بر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته
با جمعی از معرکه برآمده نزد پدر بگروایار شتافت *

گویند دران وقتی بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال

این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقتی را از دست

(باب الذال) [۹۸] (مائراامرا)

نداده اند . خود را بکناره کشیده بتدارک باید پرداخت
پادشاهزاد شیردل بر آشفته گفتم . بهادری شما معلوم شد
هر جا خواهید جان سلامت بویید . من میدان را نمی گذارم . القصد
بهادر شاه (که علم مجسم و کرم مصور بود) بعواطف و اکرام بیکران
ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب
مصمم الدوله امیرالامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت
و سوبه داری دکن نیز ضمیمه بخشیدگی فرمود * * بیت *

* الله الله این چه فضل است و کرم *

* مجرمان را ساخت لطفش محترم *

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشید با منعم خان

خانخانان قائم داشته همیشه نرد کجروی با وی می ساخت

هر چند که خانخانان مرد زمانه دیده متحمل بود و بیشتر بدعاقل

گذرانیده مراعات قدیم از دست نمیدان اما بخاوشیها صوبه

خاندیس و پایان گهات بوزار را بضابطه ابتدای تسخیر (که

مرورشته آن داخل هندوستان بود) از دکن برآورد . بعد فوت

خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد . خواستی که وزارت

با خدمات سابق بدست او باشد . بتمام پدر التماس نمود . پادشاه

از فرط مرورت و حیا (که قطری و جبلی داشت) جمع چذین

خدمات خلاف قاعده دانسته بهاس خاطر از وزارت بدیگری

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب
 عظیم الشان نسبت بخود غدیرے دریافتہ با جهاندار شاه
 نخستین دور خلافت (که از سابق با او اخلاص مند تر بود)
 پیوست - و برادران دیگر را نیز بدو متفق ساخته با عظیم الشان
 (که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق
 و برتری داشت) بجنگ در آورده لوای فتح و نصرت افراخت *
 گویند نصرت جنگ بدستان سرانی و فریب طرازی رفیع الشان
 و جهان شاه را بتقسیم ملک رانی ساخته با جهاندار شاه
 یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بدام خود گرفت
 میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر
 در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان (که بقوله
 کشته شد - یا بگولہ پوید کہ اثرے ازو نیافتند) خاطر را پرداخت
 با جهان شاه (که برادر کوچک بود - و بجرأت و غیرت از همه
 بیشتر) پیغامها در میان آورد - گویند دولتخواهان او بگرفتن ذوالفقار
 خان اشاره کردند - خان مذکور متفرس گشته از رفتن متقاعد
 گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتی نگرفت - و کار بخونریزی
 کشید - جهان شاه در عین معرکه با تایلے از کمر گاه خود را بر قول
 معزالدین زده متفرق ساخت - حنا لال کزور معشوقہ جهاندار شاه
 (که بی او نمی بود) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار
 شاه خود را بیذاه پزارها کشید - نغارهای فتح جهانشاه بنوازش